

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

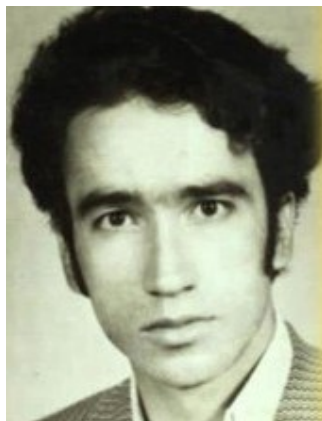
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شاعر: زنده یاد "داوود سرمد"
ویراستاری و ارسال از: احمد پوپل
۰۷ سپتمبر ۲۰۲۱



زنده یاد داوود سرمد

اشعار زنده یاد «داوود سرمد» (۱۹)

سوگندِ سترگ

به گلجـوشي مـوسمِ نو بهار به رنگيني پنجـه شاخسار
به موج خروشنده رود مست که دارد رگ گردن آن شکست
به رود خروشان روشن نهاد به ابر و به رعد و به باران و باد
به شوخي رقصیدن آبشار که مستانه میلغزد از کوهسار
به گرمای سوزان فصل تموز که دریا به جوش آورد نیم روز
به پائیزی افسرده برگریز که فرش زمین میشود شعله خیز
به سرمای خشک زمستان باغ که میسوزد از سردی آن دماغ
به یخ بستن اشک آلوده خون به شلاق سرمای صبر آزمون
به گلگونی جلوه های شفق که برگ زمانه خورد زان ورق

به بانگِ ظفر خیز مرغ سحر
 به خورشید نورانی تابناک
 به قـربانیانِ جفا و ستم
 به فریادِ نئی، بر لبِ آن شبان
 به حرفی که میبارد آتش از آن
 به خونابهٔ دیدگانِ پُر آب
 به اشکی که زد حلقه در چشم ما
 به آگاهیِ پیـرِ روشننگر
 به پیگیریِ عـزمِ آن نوجوان
 به معصومی کـودکِ ساده دل
 به تمکینِ مـردی که در درگهی
 به سختیِ ایمانِ اهلِ یقین
 به تابیدنِ تند برقِ غرور
 به راهی که نامش بُود جست و جو
 به پویندگانِ ره پُـر خطر
 به سعیی که ناکامیش حاصل است
 به افسوسِ صیادِ لـرزیده دست
 به جوش و خـروشِ دم رستخیز
 به رزمندۀ تشنهٔ انتقام
 به جانبازیِ قـهرمانِ دلیر
 به طوفانِ خشمِ ستمدیدگان
 به سیلابِ توفندهٔ اشک و خون
 به خونی که در سنگِ انقلاب
 به آهنگِ پُـر شورِ میدانِ جنگ
 به پیکارِ خـلاقِ عصرِ آفرین
 به تاریخِ پُـر عظمتِ این وطن*
 به غـزنین و بلخ و کهن بامیان
 به دامنِ هـنـدوکشِ مـردخیز
 به میهنِ پرستیِ هـم میهنان
 به آب و به خاک و به سنگ و گلش
 که از مرگِ ظلمت رساند خبر
 که قلبِ شبستان کند چاک چاک
 به رنج و عذاب و به درد و به غم
 که آتش زـند در دلِ نئی ستان
 که میسوزد از آتشِ آن زبان
 به آهی که دودش خورد پیچ و تاب
 به فـریادِ بشکستهٔ خشم ما
 که نخلِ حیاتش بُود پُر ثمر
 که باکش نمیباشد از بذلِ جان
 که گل باشد از خنده هایش خجل
 نساید جبینِ غـرورِش گهی
 به بیتابیِ دیـدهٔ پاکبین
 ز چشمِ جهانبینِ روشن چو نور
 به فرقی که در خون خورد شست و شو
 به سازِ خـروشِ جرس در سفر
 به تیری که پیکانِ آن در گل است
 که بر سنگ، تیرش بخورد و شکست
 که دشت و دمن میشود شعـله ریز
 که تیغش بـرون میکشد از نیام
 که مردانه جنگد به مانند شیر
 که باشد مسیـرش، مسیـرِ زمان
 که کاخِ کهن را کند واژگون
 به جـوشِ آید از تابشِ آفتاب
 که میـلـرزد از هیبتش قلبِ سنگ
 به گلـگونِ درفشِ نظامِ نوین
 که وصفش نمیگنجد اندر سخن
 به هیـراتِ پُـر شوکتِ باستان
 که باشد ستیغش چو شمشیر تیز
 به نامِ گـرامیِ افغانِ ستان
 به صد گنجِ پنهان شده در دلش

که در کنارِ نو سازیِ میهنم

یکی سنگِ تهدابِ محکم، منم!!!

کابل ۱۸ جدی ۱۳۵۲

در کتاب رزم پیام آوران به شکلی که به رنگ **سرخ** نوشته ام آمده در اشعاری که نزد من موجود است
به استناد آن به رنگ آبی نوشتم
***به تاریخ آزاده این وطن - به تاریخ پُر عظمت این وطن**